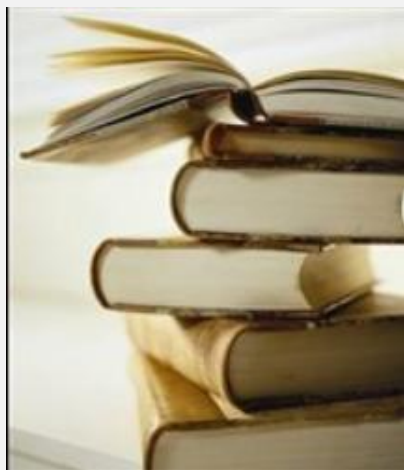


اندیشه در سالی که گذشت

برای اهالی اندیشه هر آنچه هست و نیست شایسته ژرف‌کاوی و تیزبینی است، به همین دلیل هنگامی که می‌خواستیم به مهم‌ترین رخدادهای حوزه اندیشه در سال گذشته بپردازیم، ناچار به گزینش شدیم ...



برای اهالی اندیشه هر آنچه هست و نیست شایسته ژرف‌کاوی و تیزبینی است، به همین دلیل هنگامی که می‌خواستیم به مهم‌ترین رخدادهای حوزه اندیشه در سال گذشته بپردازیم، ناچار به گزینش شدیم و از میان انبوهی از اندیشه‌ها و ناندیشه‌ها، گفته‌ها و ناگفته‌ها و رخدادهای و رخ‌نادهای بر آن شدیم تا آنچه را که از نگاه ما می‌تواند برجسته‌ترین رویدادهای اندیشه در سال 89 نام گیرد، در گزارش زیر فراهم آوریم.

زبان‌شناس بزرگ ما

زمانی نه‌چندان دور- شاید همین 10-15 سال پیش- برای بسیاری از کسانی که در زمینه‌های هنر، ادبیات و نقد ادبی در ایران پژوهش می‌کردند، کاربست یافته‌های دانش زبان‌شناسی در این حوزه‌ها، پذیرفتنی نبود و حتی کمتر پژوهشگری پیدا می‌شد که از داد و ستدهای علمی و میان‌رشته‌ای این دانش با دیگر رشته‌های علوم انسانی به‌درستی آگاه باشد. در این میان، شادروان دکتر علی محمد حق‌شناس (1389-1319) نقشی پویا و سازنده در شناساندن جستارهای زبان‌شناسی جدید به جامعه ایرانی داشت.

دانش زبان‌شناسی نوین در غرب، پس از انتشار کتاب «#دوره زبان‌شناسی عمومی» فردیناند دوسوسور در سال 1916، به‌تدریج به گفتمانی علمی بدل شد و بر دیگر دانش‌های رایج در قرن بیستم تأثیر نهاد؛ ازجمله فلسفه، انسان‌شناسی، روانکاوی، جامعه‌شناسی، اسطوره‌شناسی، نظریه فیلم، نقد ادبی و... از رهیافت‌ها و یافته‌های زبان‌شناسی ساختارگرا در تحلیل‌های جدید خود بهره گرفتند. گرچه پیشینه پژوهش‌های جدید زبان‌شناختی در غرب به سده‌های هجدهم می‌رسید اما این پژوهش‌ها بیشتر بر جنبه‌های تاریخی یا در اصطلاح زبان‌شناسی ساختارگرا، جنبه‌هایی در زمانی غالباً زبان‌های هند و اروپایی و ریشه‌شناسی و واژه‌شناسی تطبیقی میان آنها استوار بود. این رهیافت تا زمان فردیناند دوسوسور (1875-1913)، بنیانگذار زبان‌شناسی ساختارگرا در حوزه مطالعات زبان‌شناختی، عمومیت داشت. گام مهم زبان‌شناسی ساختارگرا شناساندن «#زبان» به‌عنوان موجودیتی مستقل، پویا و بنیادین در گستره فرهنگ و جامعه بود. در ایران، توجه به زبان‌شناسی و مطالعات زبانی در شکل نوین آن، از دهه 40 به بعد و با تأسیس گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران توسط شادروان دکتر محمد مقدم شکل گرفت.

پژوهشگرانی که در این دوره پا به اقلیم زبان‌شناسی نهادند، بیشتر بر همان مطالعات تاریخی- تطبیقی و عمدتاً جنبه‌های تاریخی و ریشه‌شناختی زبان‌های ایرانی و سیر تحول آن از دوران باستان تا دوران نوین تأکید می‌کردند. نخستین نسل پژوهشگران و استادان زبان‌شناسی که سابقه تحصیل در فرنگ را در کارنامه خود داشتند، از این دست بودند؛ نویسندگان و پژوهشگرانی چون استاد ابراهیم پورداوود، دکتر محمد مقدم، دکتر صادق‌کیا و 2 نفر از گروه زبان و ادبیات فارسی؛ یعنی دکتر محمد معین و دکتر پرویز ناتل خانلری. البته درباره دکتر خانلری باید گفت که وی افزون بر نگارش کتابی 3جلدی درباره تاریخ زبان فارسی، کتابی مقدماتی در زمینه زبان‌شناسی جدید به چاپ رسانده بود و در پژوهش‌های وزن‌شناختی شعر فارسی از یافته‌های زبان‌شناسی جدید استفاده می‌کرد.

با این همه، اما توجه به جستارهای نوین زبان‌شناسی و شناساندن آنها به جامعه دانشگاهی و مردم بر دوش نسل بعدی زبان‌شناسان ایرانی قرار گرفت. دکتر علی محمد حق‌شناس که تحصیلات خود را در انگلستان در زمینه زبان‌شناسی و آواشناسی پی گرفته بود، در شناساندن یافته‌های زبان‌شناسی جدید و ارائه نقد و تحلیل‌های ادبی و داستانی بر پایه جستارهای زبان‌شناختی پیشگام بود. از این حیث، آثار دکتر حق‌شناس به 2دسته تقسیم می‌شوند؛ آثاری که- چه به گونه ترجمه و چه نگارش- به معرفی گفتمان‌های زبان‌شناختی معاصر می‌پردازد و دیگر؛ آثاری که می‌کوشند تا با نگاهی زبان‌شناختی، ادبیات کلاسیک و معاصر فارسی را بازشناسند و به تحلیل بگذارند. با نگاهی دقیق به مجموعه نوشته‌ها و گفتارهای برجای مانده از دکتر حق‌شناس می‌توان او را اندیشمندی به‌شمار آورد که به‌خوبی در حال و هوای رشته مطالعاتی و پژوهشی خویش نفس کشید؛ اما دیگر روزنه‌ها را بر خویشتن نبست و همواره جست‌وجوگر هواهای تازه‌ای بود تا بر فرهنگ و دانش، جامه‌ای نو ببوشاند. اکنون به یمن پژوهش‌ها و نگارش‌های زبان‌شناسی چون حق‌شناس است که می‌توان به‌آسانی از کاربرد زبان‌شناسی در ادبیات، نقد ادبی و نقد فیلم در ایران معاصر سخن گفت.

خواجه نصیر و نسبت سنجی ما با گذشتگان

یاد کرد از جایگاه و نشان بزرگان فرهنگ و هنر ایران و شناساندن ارج و بزرگی آنها به جامعه از کارهای نیکی است که می‌تواند جامعه ایرانی را در پویش به سوی افق‌های آینده یاریگر باشد. بی‌تردید یاد بزرگان، این پیام نهفته را در گوش جامعه نجوا می‌کند که شما ای مردم داشته‌های فرهنگی خود را بکاویید و از امکانات آن آگاهی یابید و بدانید که در دامن این فرهنگ چه خردمندانی پرورده شده‌اند. با این حال، بسنده‌کردن به این داشته‌ها و نپرسیدن از نداشته‌ها و بزرگان را در گذشته جستن، نه‌تنها ملتی را در اکنون خود برای

حرکت به افق‌های آینده آماده نمی‌گرداند، که تنها، آن را در شکوه فریبده گذشته‌اش غرق می‌سازد و دیدگان خردش را نزدیک‌بین و خردنگر می‌سازد. فرهنگ امری جدا افتاده نیست.

هر فرهنگی از یک سو در دادوستد همیشگی با فرهنگ‌های دیگر است و از دیگر سو عناصر آن در گفت‌وگویی پیوسته با یکدیگرند. آنچه ما در بزرگداشت نام و یاد فرهیختگان و بزرگان خویش از آن غافل هستیم یا می‌شویم، هنر برقراری گفت‌وگو با آنهاست. گویی ما آنها را از انبان گذشته تاریخی و فرهنگی خویش فرا می‌خوانیم تا دستگیر امروزه ما شوند؛ اینگونه است که گاه از آنها چهره‌هایی می‌سازیم تهی از واقعیت تاریخی‌شان. آیا می‌توان از فردوسی، ابن‌سینا، فارابی، سهروردی، خواجه نصیر، سعدی، حافظ، عطار و ملاصدرا سخن گفت اما از پیوندها و زنجیره‌های فکری و فرهنگی میان آنها غافل ماند؟ بی‌شک نه! اما چگونه امروزه از همه این بزرگان سخن می‌گوییم ولی نمی‌توانیم از نسبت آنها با خود بپرسیم؟

آیا نسبت‌پرسی و نسبت‌سنجی میان ما و بزرگان در گذشته، این است که صرفاً بگوییم آنها چنین و چنان بودند و یا از همه اسف‌بارتر؛ آنها را خرج خودشیفتگی بیمارگونه خویش سازیم؟ آیا این امر (نسبت‌پرسی با گذشتگان) جز از طریق یافتن راه‌های گفت‌وگو با آنها میسر است؟ هنر گفت‌وگو با گذشتگان، شاید دشوارترین وظیفه‌ای است که برعهده اندیشمندان ماست اما این گفت‌وگو با شناخت امکانات گذشته و حال و نقد همزمان و توأمان هر دو حاصل می‌شود. گفت‌وگو با فراخوانی تفاوت دارد. ما همواره به فراخوانی بزرگان علاقه‌مند بوده‌ایم تا گفت‌وگو با آنها. با یافتن شیوه‌ها و راه‌های گفت‌وگو است که هم آنها بیشتر ارج گذاشته می‌شوند و هم توانایی‌ها و ناتوانی‌های ما آشکارتر. در همین راستا، در آخرین ماه سال گذشته همایشی جهانی در بزرگداشت خواجه نصیرالدین طوسی به مدت 2 روز در تهران برگزار شد. در این همایش که پژوهشگران و نویسندگانی از سراسر جهان حضور داشتند، مقاله‌هایی درباره جنبه‌های فلسفی، حکمی، اخلاقی و علمی آثار خواجه نصیرالدین طوسی ارائه شد. گرچه بیشتر سخنرانان بر دستاوردهای علمی خواجه نصیر تأکید داشتند و کمتر بر آثار فلسفی و حکمی استاد، اما نکته جالب این بود که در این همایش تلاش شده بود تا از نگاه‌های مرسوم به گذشتگان کمی فاصله گرفته شود. یک نکته جالب دیگر در این همایش وجود انبوهی مقاله از پژوهشگران و دانشمندان خارجی بود که در آنها بر جنبه‌های علمی خواجه و پیشگامی وی در دانش‌های روزگارش تأکید داشتند.

مسئله‌ای که به نظر می‌رسد در اینجا باید روی آن تأکید داشت، تفاوت توجه و اقبال پژوهشگران و اندیشمندان خارجی با نوع توجه ما به بزرگانی چون خواجه نصیر است. این نکته از آن جهت با اهمیت تلقی می‌شود که بسیار دیده شده است که ما از پس‌زمینه‌ها و ریشه‌های این تفاوت اقبال‌ها ناآگاه بوده و به این سبب، یکباره در برآورد هدف‌ها دچار اشتباه شده‌ایم. به بیان روشن‌تر هنگامی که یک پژوهشگر اروپایی از دستاوردهای علمی خواجه در آن روزگار به شگفت می‌آید و با آب و تاب از آنها سخن می‌گوید، آیا همان معنایی را دارد که وقتی ما از آنها (دستاوردها) سخن می‌گوییم؟ آیا می‌توان از پیش‌زمینه‌های معنایی این دو نوع توجه بی‌تفاوت گذشت؟ برای یک پژوهشگر اروپایی که زادگاهش قاره اروپا را به درستی پیشگام علم در عصر جدید می‌داند، تماشای دستاوردهای علمی- گرچه علم قدیم- در سرزمین‌های دیگر جالب توجه است و او را در مطالعه یافته‌های علمی دیگر تمدن‌ها و به حساب آوردن آنها در تاریخ علم شایق می‌گرداند.

بی‌تردید، ما هم از یافته‌های علمی و فرهنگی تمدن خود- البته به یمن پژوهش‌های غربی‌ها- آگاهی؛ اما اکنون که دست‌ما- به هر دلیلی- از علم جدید کوتاه مانده و کم‌کم متوجه این امر شده‌ایم و خواهیم شد که باید به سمت دروازه‌های علم جدید حرکتی را آغاز کنیم، آیا همان هدف و معنایی را در یادکرد از انگیزه‌ها و یافته‌های علمی بزرگانی چون خواجه نصیر دنبال می‌کنیم که یک پژوهشگر اروپایی؟ بی‌تردید، پاسخ منفی است. ما می‌توانیم از خود بپرسیم که چرا و چگونه جامعه ایرانی در گذشته به چنین دستاوردهای علمی‌ای رسیده بود ولی اکنون از بالندگی علمی بازمانده است؟ آیا پارادایم علمی گذشته با پارادایم علمی مدرن تفاوت دارد؟ چگونه می‌توان به پارادایم علمی مدرن مجهز شد؟ به نظرم کوشش در تبیین و پاسخ‌دهی به پرسش‌هایی از این دست، می‌تواند هم بزرگانی مانند خواجه نصیر را ارج نهد و قدر راستین آنها را آشکار گرداند و هم امکانات و کمبودهای کنونی ما را در پویش به سوی آینده‌ای بهتر روشن‌تر سازد.

فقیهی که فقه را پویا می‌خواست

171«؛ متأسفانه دانشمندان ما بخصوص در عصر حاضر تصور می‌کنند که استنباط‌هایشان از آیات قرآن و روایات باید درست مطابق فرموده خداوند باشد و اسلام هم یعنی همین، درحالی که اسلام عبارت است از اعتقاداتی که فقط عقل بر آن حاکم است. چیزهایی که در روایات و حتی قرآن آمده، تنها مشخصه دین نیستند. در بعضی مسائل مخصوصاً احکام عملی، این عقل است که مصلحت و مفسده را به ما می‌شناساند. پس دانسته‌های یک فقیه مسلماً در استنباط احکام شرعی، بخصوص در احکام عملی و اجتماعی نقش مهمی دارد؛ این سخنان مجتهد و فقیهی است که خود عمری را در شناخت مسائل جامعه‌ای که در آن می‌زیست و نیز در ژرف‌کاوی در مبانی قرآن و سنت، سپری کرد.

او قائل به تفسیرهای متناسب با عقل و البته سازگار با روح زمانه از دین بود. به همین دلیل عقل را پیشگام شناخت مصلحت‌ها و مفسده‌های جامعه می‌دانست. از دیدگاه شادروان دکتر ابوالقاسم گرگی، فقیه و استاد بازنشسته فقه و حقوق دانشگاه تهران، یکی از آسیب‌های فقه امروز کم‌توجهی فقیهان به عقل بوده است. او این را بالاترین آسیب می‌دانست؛ «؛ یکی از نقایض فقه امروز این است که فقها به عقل بها نمی‌دهند. این، از نظر من بالاترین آسیب است. مخصوصاً قبل از انقلاب، فقها و مردم معتقد بودند که هرچه خدا و پیغمبر گفته‌اند را باید بی‌چون و چرا و بدون در نظر گرفتن مصلحت جامعه انجام داد؛ اما با شروع انقلاب، امام خمینی(ره) که فردی برجسته و آگاه بودند، از همان ابتدا به این مسئله توجه کردند و تأکید داشتند که احکام اجتماعی باید به مصلحت جامعه تغییر یابد». دکتر گرگی عقل و مصلحت جامعه را دو عنصری قلمداد می‌کرد که باید فقیهان در صدور احکام(اجتماعی) به آنها توجه داشته باشند.

او با دخیل دانستن این دو عنصر (عقل و مصلحت) در صدور احکام فقهی، فقه را از 2 ویژگی، پویایی و عقلانی بودن برخوردار می‌کرد. بنابراین، فقهی که دکتر گرجی از آن سخن می‌گفت، فقهی پویا و متوجه کندوکاوهای عقلانی در مسائل روزگار بود. به نظر وی فقیه با شناخت عقلانی از مسائل جامعه خود از مصلحت مردم آگاه می‌شود و به پیرو آن در بیان احکام (اجتماعی و حکومتی) مصلحت‌اندیشی پیشه می‌کند، چرا که «حرف از حق مردم و مصلحت نظام و حکومت در میان است». دکتر گرجی بر این باور بود که پس از انقلاب، امام‌خمینی(ره) بر این وجه، یعنی شناخت مصلحت جامعه و حکومت توجه کردند و تأکید داشتند که احکام اجتماعی باید به مصلحت جامعه و حکومت تغییر یابد. از این رو به نظر دکتر گرجی مصلحت جامعه و حکومت(اسلامی) بر هر امر دیگری از جمله مصالح فردی ترجیح دارد. از دید وی مصلحت‌اندیشی درباره جامعه و حکومت با احکام عمومی یا حقوق عمومی مرتبط است؛ «یعنی مسائلی که مربوط به همه افراد جامعه است، نه یک فرد». و از این سبب «برای بقای اسلام و مملکت لازم است». بنابراین خواه ناخواه اهمیت این احکام (اجتماعی) بیشتر از احکام شخصی مانند نماز و روزه می‌شود؛ «چون نفع و ضرر آن به همه افراد جامعه می‌رسد».

دکتر گرجی، گذشته از تلاش برای روزآمدسازی فقه و فاصله‌گیری از فقه ایستا و روی‌آوری به فقهی پویا، حقوق‌دانی برجسته نیز بود. دکتر گرجی در تدریس حقوق اسلامی، تحول ایجاد کرد. او کوشید تا فقه اسلامی را به حقوق نزدیک سازد و در شناساندن حقوق اسلامی به‌گونه‌ای نوین و امروزی سعی فراوانی داشت. گفته شده که او نخستین کسی بود که پس از انقلاب، نظام حقوق جزای عمومی را با معیارهای اسلامی تدوین کرد.

الگوی توسعه جمهوری اسلامی

همایش «الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت» در اردیبهشت 89 از جمله مهم‌ترین همایش‌هایی بود که در سال گذشته برپا شد. در این همایش که شماری از اندیشمندان ایرانی از رشته‌های گوناگون علمی شرکت کرده بودند، موضوعات گوناگونی در ارتباط با این مقوله به بحث و بررسی گذاشته شد. شرکت دسته‌های مختلفی از استادان و پژوهشگران دانشگاهی و علمی، خود نشان از گستردگی و جامعیت موضوع مورد بحث داشت؛ به این معنا که هم برگزارکنندگان و هم سخنرانان همایش می‌دانستند که با موضوعی چندجانبه و بنیادین رویارو هستند. از این سبب، هر سخنرانی برپایه مطالعات و رشته آموزشی و پژوهشی خود به موضوع پیشرفت می‌نگریست. آنچه در این همایش مورد تأکید بسیاری از سخنرانان قرار گرفته بود، سخن از گسترش عدالت، توسعه و رفاه در ایران معاصر بود، به این دلیل که الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت، برآمده از تجربه سی‌ویک ساله جمهوری اسلامی ایران است. گروهی دیگر از سخنرانان، آن را الگویی بومی توصیف کردند؛ الگویی که به پشتوانه بسترهای فرهنگ اسلامی و تجربه ایرانی از آن شکل گرفته است.

لازم به توضیح است که از حدود آغاز سال 1385، رهبر انقلاب، نکاتی را در سخنان‌شان درباره پیش‌نیازهای ورود به دهه چهارم انقلاب اسلامی مطرح کردند، ازجمله این مباحث، ضرورت مدیریت تحولات جامعه به دست نخبگان حوزه و دانشگاه و راهبری این تحولات به سوی پیشرفت بود. ایشان در سخنرانی‌های بعدی‌شان آشکارا از مفهوم الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت سخن گفتند و دهه چهارم انقلاب اسلامی را دهه پیشرفت نامیدند. برپایه این بیانات بود که همایش پیش گفته شکل گرفت و همچنین در طول سال 89 کارگاه‌ها و کرسی‌های نظریه‌پردازی و نشست‌های ویژه‌ای درباره این موضوع برگزار شد. همچنین نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی سال گذشته در حضور رهبرمعظم انقلاب برپا شد. در این نشست که بیش از 4 ساعت به طول انجامید، 14 تن از اندیشمندان و صاحب‌نظران در حضور ایشان به بیان دیدگاه‌های خود در زمینه الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت پرداختند. در این نشست بر راهبردی بودن الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت تأکید شد و سخنرانان تعبیر «الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت» را نشان دهنده ضرورت تطبیق الگوی اسلامی پیشرفت با ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران برآورد کردند. رهبرمعظم انقلاب نیز در این نشست هدف از این الگو را درگیر شدن اندیشمندان با مسائل کلان و بنیادین، فرهنگ و گفتمان‌سازی در خصوص مسائل کلان میان نخبگان و تعیین مسیر آینده کشور دانستند و سپس بر ضرورت تکیه اهداف، ارزش‌ها و شیوه‌های این الگو بر معارف اسلامی اشاره کردند و الگوی یادشده را در راستای تجلی تلاش اندیشمندان ایرانی برای ترسیم آینده کشور قلمداد کردند.

جدای از تشکیل نشست‌ها و برگزاری همایشی در خصوص الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت، سال گذشته نیز شاهد برپایی نشست‌هایی پیرامون ضرورت تولید علم بومی و علوم انسانی بومی بودیم. 2 مفهوم علم بومی و علوم انسانی بومی از جمله مفاهیمی هستند که به نحوی با موضوع الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت گره می‌خورند و برآیند گفته‌ها و نوشته‌هایی که در این باره مطرح شده، به لحاظ نگاه و روش در چارچوب همان الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت می‌گنجد؛ به این معنا که اگر ما خواهان این الگو هستیم، بنابراین به پشتوانه نیرومند علمی‌ای نیازمندیم که بتواند این «نقشه جامع» را ترسیم کند و به پیش برد. از همین رو، با توجه به جامع و کلان دیدن الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت، نشست‌هایی از این دست، ناظر بر بومی‌شدن در رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی، اقتصاد و... بود و در برخی موارد از ایجاد روش‌شناسی‌های نوین سخن می‌رفت. امسال نیز همان‌گونه که توسط مسئولان برگزارکننده همایش الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت گفته شده بود، دومین همایش از این دست به زودی برگزار خواهد شد و برپایی نشست‌هایی در این باره و تولید علم بومی و علوم انسانی بومی کمابیش تداوم خواهد داشت.

در پایان ذکر یک نکته خالی از فایده نخواهد بود و آن اینکه گفتمان بومی‌گرایی نمی‌تواند و نباید خود را از تجربه‌های بومی دیگر کشورها بی‌نیاز بداند و از سوی دیگر تأکیدش بر تولید علم بومی و علوم انسانی بومی نمی‌تواند تا به آنجا پیش رود که به نفی دستاوردهای روش‌شناختی و علمی تمدن مدرن بپردازد؛ چرا که به هر روی توسعه، پیشرفت یا هر واژه دیگری که معنایی نزدیک به آنها را به ذهن متبادر می‌سازد، تجربه نظری و عملی برآمده از تحولات جهان مدرن و برخاسته از بستر مدرنیته است. نمی‌توان بدون درنظر گرفتن چنین نسبتی و از همه مهم‌تر نسبت خودمان با مدرنیته و سنت و روشن‌سازی مفاهیمی از این دست، به بومی‌گرایی

اندیشید. اگر غیر این باشد، تنها ایده‌هایی تولید می‌شوند که توانایی تبدیل شدن به گفتمان را ندارند و از همه مهم‌تر؛ فرهنگ و جامعه را از زایایی باز نگه می‌دارند؛ چراکه هیچ فرهنگی بی‌پیوند و ارتباط با دیگر فرهنگ‌ها بالندگی و گسترش نیافته است. معنای دیگر این سخن آن است که در دهکده جهانی کنونی که مرزهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشورها به گونه‌ای درهم پیچیده‌اند و رسانه‌ها و ابزرسانه‌ها در کار فرهنگسازی هستند، هر ایده‌ای که از جایی و کشوری مطرح شود، خواه‌ناخواه در معرض دید و داوری همگان قرار می‌گیرد. از این رو گفتمانی شدن هر ایده‌ای اگر چه بومی، هیچ‌گاه بی‌نیاز از چنین پیوندها و همکنشی‌هایی نیست.

ایران پژوهی پس از ایرج افشار

شناخت ایران از دیرباز در میان غربی‌ها رواج داشته است. در دوران باستان یونانیان و رومیان، گزارش‌هایی درباره زندگانی اجتماعی و سیاسی و نموده‌های فرهنگی ایرانیان روزگار باستان در کتاب‌های‌شان نگاشته بودند. این نگاه‌ها و گزارش‌ها از فراز و فرودهای فراوانی در طول تاریخ روابط این ملت‌ها برخوردار بود؛ به این معنا که گاه در مقام پیروزمندان و گاه در مقام شکست خورندگان نبردهایی که میان ایرانیان و یونانیان یا رومیان روزگار باستان رخ می‌داد، شیوه بیان و نوع نگاه این گزارش‌ها دگرگون می‌شد. از این رو، گزارش‌ها گاه حاکی از شگفتی برخاسته از شکوه فرهنگ و تمدن ایرانیان باستان بود و گاه لحن و بیانی حقارت‌آمیز داشت. اما تلاش برای شناخت ایران در عصر مدرن که از آن به «؛ایران‌شناسی» یاد می‌شود، با نگاه مردمان غرب باستان تفاوت داشت. چه با ادوارد سعید در زمینه پیدایی «؛شرق‌شناسی» و به پیرو آن، «؛ایران‌شناسی» همداستان باشیم و چه نباشیم، نمی‌توان انکار کرد که گفتمان «؛ایران‌شناسی» را نمی‌توان بیرون از تحولات مدرنیته بررسی و تحلیل کرد.

از این رو «؛ایران‌شناسی» در عصر نوین پیشینه‌ای حدود 400 ساله دارد. گفتنی است که مطالعات ایران‌شناختی به دلیل گستردگی و عمومیت بررسی‌های تاریخی- تطبیقی زبان‌های هند و اروپایی، بیشتر بر شناخت زبان‌های ایرانی باستان و فرهنگ و تمدن باستانی ایران استوار بود. این شاخه از ایران‌شناسی هنوز هم در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا رواج دارد. اما مطالعات ایران‌شناختی مرتبط با پس از اسلام، گاه در محدوده «؛اسلام‌شناسی» جای می‌گرفت و گاه به گونه‌ای مستقل از آن به ایران‌شناسی تعبیر می‌شد. برای نمونه از ادوارد براون، یان ریپکا، چلکوفسکی، مینورسکی و پتروشفسکی که در زمینه‌های گوناگون فرهنگ و تمدن ایران اسلامی پژوهیده‌اند، به عنوان ایران‌شناس نام برده می‌شود. این شاخه از ایران‌شناسی نیز همچنان- و البته بیشتر از ایران‌شناسی نوع اول- در اروپا و آمریکا طرفدار دارد. نوع سومی از ایران‌شناسی نیز از حدود دوران صفویه و آغاز ورود ایران به تحولات عصر مدرن وجود دارد که ریشه‌های آن را باید از زمان نگارش سفرنامه‌های غربی‌ها درباره ایران جست. اما آنچه امروزه درباره دگرگونی‌ها و تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران معاصر به ویژه از دوران مشروطیت تا به امروز در معرض نگاه‌ها و تحلیل‌های اروپاییان و آمریکایی‌ها قرار دارد که گاه از آن به «؛مطالعات ایرانی» تعبیر می‌شود، در شمار گونه سوم ایران‌شناسی دسته‌بندی می‌شود.

با این مقدمه کوتاه و بسیار فشرده درباره پیشینه ایران‌شناسی و مطالعات ایرانی، به خوبی این نکته آشکار می‌شود که غربی‌ها در تحولات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خود، نیازمند شناخت «؛دیگری» ای به نام ایران و جهان ایرانی بوده‌اند. بی‌تردید نگاه، بیان و یافته‌های حاصل از این گفتمان برای ما بسیار سودمند بوده و ما را در بازیابی و بازشناسی میراث فرهنگی و تمدنی خویش یاری کرده است. چه کسی می‌تواند نقش ممتاز ایران‌شناسان غربی را از رمزگشایی خط میخی گرفته تا خواندن متن‌های دشوار پهلوی و شناخت اسطوره‌های ایرانی و تحلیل‌ها و بررسی‌های چندجانبه درباره انقلاب مشروطه و در مجموع تاریخ معاصر انکار کند؟ با این همه، واکنش ما در قبال این پژوهش‌ها چه بوده است؟ آیا ما می‌توانیم در آینه این پژوهش‌ها، هویت خویش را دریابیم؟ آیا به نقد و بررسی یافته‌های ایران‌شناختی پرداخته‌ایم؟ آیا نگاه «؛دیگری» (غرب) را به «؛خویش‌شناسی» خود پیوند زده‌ایم؟

آیا اصولاً چنین کاری ممکن است؟ آیا می‌توان از «؛ایران‌شناسی بیرونی» و «؛ایران‌شناسی درونی»- آنگونه که برخی گفته‌اند- سخن گفت؟ آیا تاکنون نگاهی جامعه‌شناختی، فلسفی و انسان‌شناختی به گفتمان ایران‌شناسی انداخته‌ایم؟ اینها پرسش‌هایی است که بخشی از ذهنیت فرهنگی جامعه ما را درگیر خود کرده است. همچنین واکنش‌های ما در قبال این پرسش‌ها و به پیرو آن، یافته‌های ایران‌شناسی متفاوت بوده؛ به این معنا که گرایش غالب در ایران از همان آغاز به سمت بیان بی‌چون و چرای اندیشه‌ها و دستاوردهای گفتمان ایران‌شناسی پیش رفته است؛ گرچه در این میان، بسته به شرایط اجتماعی- سیاسی، نگاه ما به اقلیم‌های گوناگون ایران‌شناسی غربی، متفاوت می‌شد. به هر روی نسل نخستین پژوهندگان فرهنگ و تمدن ایرانی که از حدود 60- 50 سال پیش کار خود را آغاز کرد، بیشتر بر دستاوردهای ایران‌شناسی غربی تأکید داشت و کمتر به نوآوری در این حوزه می‌اندیشید؛ به گونه‌ای که هنوز هم به ویژه در حوزه زبان و فرهنگ ایران باستان، اکثر دیدگاه‌ها، برگردانی از دیدگاه‌های ایران‌شناسان غربی است. با این حال، شادروان دکتر بهار و شادروان دکتر محمد محمدی ملایری راه نوینی در این حوزه گشودند.

در این میان از پژوهندگان فرهنگ و تمدن ایرانی که نقش برجسته‌ای در شناساندن فرهنگ ایرانی به ایرانیان و جهانیان داشت، شادروان دکتر ایرج افشار یزدی بود. او افزون بر ایران‌پژوهی، در نسخه‌شناسی، کتاب‌شناسی و تصحیح متون کلاسیک ادبیات فارسی سرآمد همگان بود. استاد افشار همچنین بنیانگذار چندین نشریه در حوزه ایران‌شناسی و کتاب‌شناسی بود. در کتابی که 12 سال پیش در بزرگداشت ایرج افشار با عنوان «؛ارج‌نامه ایرج» توسط انتشارات توس به چاپ رسید، فهرستی حدود 254 اثر- به جز مقاله‌ها- از وی تا آن زمان (1377) را دربردارد. از ویژگی‌های دکتر ایرج افشار، شناخت و چیرگی وی بر یافته‌ها و اندیشه‌های ایران‌شناسان غربی بود. او با بسیاری از ایران‌شناسان هم‌زمان خود نشست و برخاست داشت و در بیان و نقد نگاه و آثار آنان درباره ایران دقت ویژه‌ای داشت. هر گاه کتابی درباره فرهنگ و تمدن ایران یا بزرگان و فرهیختگان ایران زمین چه در ایران و چه در خارج از ایران به چاپ می‌رسید، او با شوق فراوان آن را به دست می‌آورد و می‌خواند و نظرش را درباره آن به صراحت بیان می‌کرد. علاقه زیاد

وی به شناخت فرهنگ ایرانی و پژوهش در تاریخ ایران به حدی بود که وجب به وجب جهان ایرانی را سالیان درازی با ماشین، چهارپایان یا پای پیاده گشت؛ از این رو، به درستی از وی به عاشق ایران زمین یاد شده است. به یک معنا می‌توان شادروان ایرج افشار را پیوندگاه پژوهش‌های ایران‌شناسی غربی و ایران پژوهی درونی دانست. به بیانی دیگر، شاید بتوان وی را یکی از آخرین ایران‌پژوهانی دانست که در امتداد گفتمان ایران‌شناسی غربی به نوآوری‌هایی دست زده بود. اکنون باید انتظار کشید و دید که ایران‌پژوهی پس از درگذشت استاد افشار چه راه‌های دیگری را تجربه می‌کند؟

ایران 89 و میزبانی روز جهانی فلسفه

اهمیت فلسفه در گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و نقش آن در رهایی و آزادی انسان از بت‌های ذهنی و بیرونی و به تبع این مسئله، کارکرد مهم فلسفه در صلح‌آفرینی و گسترش فرهنگ آشتی و صلح در میان ملت‌ها، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) را در سال 2002 بر آن داشت تا هر ساله همایشی در بزرگداشت روز فلسفه و با محور قراردادن موضوعات گوناگون مرتبط با انسان معاصر، در کشورهای عضو این سازمان برگزار شود. همایش اصلی این روز از سال 2001 تا 2005 در پاریس، مقر یونسکو برپا شد و پس از آن در سال‌های 2005 در شیلی، 2006 در مراکش، 2007 در ترکیه و 2008 در ایتالیا و 2009 در روسیه با موضوع «#171؛ فلسفه در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها» برگزار شد.

از آنجا که ایران جایگاه رویارویی و پیوند فرهنگ‌های گوناگون در طول تاریخ بوده، از این‌رو، فلسفه در این سامان از رشد خوبی برخوردار بوده است. اندیشه‌های حکمی و فلسفه‌هایی که در ایران رواج داشته- چه در دوران باستان و چه در دوران اسلامی- بازتاب‌گر ذهنیت‌ها، روحیات و انگیزه‌های پرلایه و پیچیده مردمان ایرانی در گذر روزگاران پر فرازونشیب خود بوده است. از این‌رو، اندیشه‌های فلسفی پرورده شده در ایران از ویژگی ترکیبی و میان فرهنگی برخوردار بوده و همواره توان گفت‌وگو با سایر فلسفه‌ها در سرزمین‌های دیگر را داشته‌اند و از قضا، رمز پویایی و مانایی فلسفه ایرانی- اسلامی تا دوران مدرن در همین امکان ایجاد گفت‌وگو بوده است؛ چراکه فلسفه- به بیان ریچارد رورتی- چیزی جز امکان ایجاد گفت‌وگو با ابنای بشر نبوده است. با وجود چنین پشتوانه پربار فلسفی و فرهنگی بود که جمهوری اسلامی در سال 2008 آمادگی خود را برای برگزاری همایش روز جهانی فلسفه اعلام و یونسکو هم موافقت رسمی خود را با این امر برای سال 2010 در ایران بیان کرد و قرار شد که مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران مقدمات اجرایی و علمی این کار را فراهم سازد.

در فروردین 1387 نخستین جلسه شورای عالی برگزاری این همایش با محوریت کمیسیون ملی یونسکو و با اهتمام مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، فرهنگستان علوم و گروه‌های فلسفه دانشگاه‌ها برگزار شد. همچنین پیش‌همایشی به نام «#171؛ فلسفه اسلامی و چالش‌های جهان امروز» در سال 2009 از سوی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران در تهران و همدان برپا شد. در پی این امر توافقنامه‌ای هم به امضای دوطرف در پاریس رسید. پس از آن خانم آوارز، معاون مدیرکل یونسکو در تاریخ 2 آبان ماه به ایران آمد و از چند و چون برنامه‌ها و سازوکار برگزاری کنگره اطلاع یافت اما پایگاه اطلاع‌رسانی یونسکو در 18 آبان ماه در خبری به نقل از مدیر کل سازمان یونسکو اعلام کرد که یونسکو تصمیم گرفته از شرکت در کنگره روز جهانی فلسفه که قرار است روزهای سی‌ام آبان‌ماه و اول و دوم آذر در تهران برگزار شود، کناره‌گیری کند. مدیرکل یونسکو علت این تصمیم را این دانسته بود که شرایطی که بتواند برگزاری این کنگره را تضمین کند، دیده نشده است. دبیرخانه کنگره هم ضمن ابراز تأسف از این تصمیم، آمادگی خود را برای برپایی مراسم روز جهانی فلسفه در ایران در تاریخ‌های یاد شده اعلام کرد. به هر روی کنگره روز جهانی فلسفه در تاریخ‌های یاد شده در ایران برگزار شد و به گفته دکتر اعوانی، دبیر علمی کنگره، حدود 90 اندیشمند خارجی از 42 کشور جهان در آن شرکت کردند.